

بررسی نظام سیاسی حکومتی دولت موحدون در مغرب

چکیده

دولت موحدون یکی از حکومت‌هایی است که وقتی به قدرت رسیدند و اطمینان و اعتماد اطرافیان را به خود جلب نمودند دست به تغییر نظام سیاسی در مغرب زدند. حکومت موحدون از سال‌های ۵۲۴ تا ۶۶۷ ه.ق، در مغرب که توسط محمد بن عبدالله بن تومرت تاسیس شد، دوران تازه‌ای را برای مغرب رقم زد. تا آن زمان نیز مغرب دارای اوضاع سیاسی بسامانی نبود و درگیری حاکمان ادامه داشت اما زمانی که موحدون روی کار آمدند و حکومت را در دست گرفتند ابتدا خلافت بر اساس مهدویت بود و پس از آن به خلافت وراثتی تغییر یافت و دوره دوم را عبدالمومن پایه ریزی نمود و به گونه‌ای وانمود کرد که خود او از این تغییرات رضایت نداشته است. خلافت بر طبق صلاحیت انجام می‌گرفت ولی با تبدیل شدن به وراثتی، برخی افراد ناشایست نیز روی کار می‌آمدند و عبدالمومن نیز فرزند خود را به ولایتعهدی برگزیده بود که با مخالفت عیسی و عبدالعزیز، برادران مهدی، رو به رو گشت اما عبدالمومن مخالفت آنان را مخالفت با امر الهی قلمداد نمود. زیرا جانشینان مهدی و بعد از آن خلافت از سوی خدا بوده و آنها نسب علوی را برای خود ثابت می‌کردند و آن را در خطبه ذکر می‌کردند و سیاست آن زمان این گونه بود که خطبه به نام خلیفه خوانده شود تا خلافت خود را در اذهان موجه نمایان کنند. در این مقاله برآنیم تا اوضاع سیاسی دولت موحدون و تغییر آن را به خلافت وراثتی و شرایط خلفا را مورد بررسی قرار دهیم.

واژگان کلیدی: دولت موحدون، محمد بن عبدالله بن تومرت، نظام سیاسی، خلافت، عبدالمومن

مقدمه

حکومت موحدون بازه زمانی بین سال‌های ۵۲۴ ق، تا ۶۶۷ ق، را در برمی‌گیرد که در واقع قبیله بربر توانستند بر مبنای ایده مهدویت در مغرب، حکومت موحدون را تشکیل دهند. موسس حکومت موحدون شخصی به نام محمد بن عبدالله بن تومرت بود که توانست توسط اندیشه‌ها و باورهای اسلامی که گرایش به مهدویت داشتند، پیروان زیادی جمع نماید و بر علیه مرابطون قیام نمودند و به براندازی دولت مرابطون اقدام کردند و حکومت سیاسی موحدون را بنیان‌گذاری کردند.

دستگاه سیاسی دولت موحدون از خلفا و مجالس مشاوره‌ای تشکیل می‌یافت و خلیفه برای انجام هر کاری و اجرای مسئولیت‌ها با اعضای این مجالس مشورت می‌نمود. حکومت موحدون شامل دو دوره مهدویت و دوره خلافت بود. مهدویت در این دولت دوره‌ای بود که حاکم آن از افراد عادی انتخاب نمی‌شد بلکه این مقام از جانب خدا به او واگذار می‌گشت. دوره خلافت

آن‌گونه که از اسمش هویدا است به معنای جانشینی بود و این جانشینی، جانشین خدا در روی زمین بود. ابن تومرت در میان پیروان خود به عنوان امام معصوم و مهدی موعود موسوم گشت که بعد از او عبدالمومن جانشین شد و در ابتدای امر، عبدالمومن تلاش نمود اعتماد احزاب را به خود جلب نماید تا به حاکمیت خود استحکام بخشد و در هر امری از امور حکومت با آنان مشورت می‌نمود اما رفته رفته قدرت را به طور مطلق به دست گرفت و از نفوذ تشکیلات حزبی در دستگاه حکومتی کاست و حکومت را به حکومت ارثی تغییر داد. عبدالمومن برای این که خلافت موروثی را عملی نماید قبل از مرگ خود، ولایتعهدی فرزندش را اعلام نمود و همچنین برای نشان دادن صلاحیت حکومت خود در افکار عمومی، در همه کارهایی که انجام می‌داد از اندیشه‌ها و تعالیم ابن تومرت پیروی می‌کرد و همچنین القاب امیرمومنان و خلیفه را برای خود برگزیدند.

در این مقاله بر آنیم تا نظام سیاسی دولت موحدون را که بعد از مهدی به خلافت موروثی تبدیل گشت مورد کاوش قرار دهیم و همچنین خلفا چه اقداماتی را انجام می‌دادند و برای جانشینی چه صلاحیت‌هایی در نظر گرفته می‌شد و آیا خلفایی که بر مسند خلافت می‌نشستند دارای صلاحیت بودند؟

تحولات سیاسی

تحول مجموعه‌ای از تغییرات است که در طول زمان در یک دوره طولانی در جامعه پدید می‌آید (ابن سعد، ابن حزم، نوبختی، ۲۷: ۱۳۶۱). بر اساس تقسیم‌بندی پارسونز تغییر اجتماعی به دو قسمت تغییر تعادل و تغییر ساخت تقسیم می‌شود؛ وقتی که تعادل موجود در سیستم اجتماعی جای خود را بدون دگرگونی به تعادل جدیدی بدهد و تنها تغییر در بعضی از قسمت‌های آن یا خرده سیستم اتفاق بیفتد و سیستم به صورت یک مجموعه باقی بماند در حقیقت تغییر تعادل رخ داده است. پارسونز این‌گونه تغییر را پدیده‌ای عادی و دائمی در حیات سیستم اجتماعی می‌داند اما اگر نیروهای موثر در دگرگونی قوی و نیرومند باشند و از خارج و داخل بر سیستم فشار وارد کند تغییر حاصله عمیق و موجب دگرگونی کلی شده و لذا تغییر ساختی رخ می‌دهد (روشه، ۱۳۸۵: ۱۹۵).

واژه سیاست در فارسی به معنی پاس داشتن ملک، حکومت، ریاست و داوری، مصلحت و تدبیر، قهر کردن، شکنجه، عقوبت، مجازات کردن است (دهخدا، ۱۳۷۷). در اصطلاح یعنی برنامه عمل یک فرد، گروه و یا دولت درباره مساله معین و یا مجموعه مسائل یک جامعه.

بر اساس این تعاریف می‌توان نتیجه گرفت تحول سیاسی تغییراتی است که در عرصه سیاسی توسط افراد و گروه‌های مختلف برای کسب منافع اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد. در جوامع مذهبی دین غالباً عامل نیرومند تعیین کننده پدیده‌های اجتماعی است، به نهادها شکل داده و بر ارزش‌ها تاثیر می‌گذارد و روابط را تحت نفوذ خود می‌گیرد (زاگرم، ۱۳۸۴: ۱۷۵). با وجود این در بررسی واقعیت‌های یک نظام مذهبی، شرایط جغرافیایی، قومی سیاسی، فرهنگی که زنجیره پدیده‌ها را تعیین می‌کند هرگز نباید مورد غفلت یا بی‌اعتنایی قرار گیرد (واخ یواخیم، ۱۳۸۰: ۱۳). علاوه بر این کسب قدرت یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل تحولات سیاسی است. اختلاف دانشمندان علم سیاست بر سر دستیابی به تعریف مشترک از قدرت بر جایگاه محوری این مفهوم در تحلیل سیاسی گواهی می‌دهد. از نظر فرآیند سیاسی، قدرت سیاسی به دو قدرت دولتی و قدرت اجتماعی تقسیم می‌شود. قدرت دولتی حق وضع قوانین همراه با تعیین مجازات به منظور تنظیم و حفظ مالکیت را به عهده دارد اما قدرت اجتماعی عبارت است از توانایی فرد یا گروهی از افراد جهت تغییر شیوه عمل افراد یا گروهی دیگر در جهت دلخواه آن فرد یا گروه (گیدنز، ۱۳۷۳: ۷۷).

محمد بن عبدالله بن تومرت

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن تومرت، یکی از بربرهای قبیلهٔ مضموده به نام هرغه بود. ابن خلدون در مورد قبیله ابن تومرت می‌گوید: «نام یکی از قبایل مشهور بربرها مضموده است که موطن اصلی آنها شمال مغرب الاقصی بوده اما پس از آن به سمت جنوب تا منطقه سوس کشیده شدند. قبایل هرغه که ابن تومرت از آن برخاست از شعب مضموده است» (ابن خلدون، ۱۳۵۲: ج ۲، ۴۱۶). امروزه بلاد مغرب کمر بند جغرافیایی وسیعی را تشکیل می‌دهد که به ترتیب کشورهای لیبی، تونس، الجزایر و مغرب را در برمی‌گیرد. در مورد وجود بربرها در مغرب می‌توان چنین اذعان کرد «این منطقه، که از طرابلس لیبی آغاز و به اقیانوس اطلس ختم می‌شود، به سه بخش مغرب ادنی، مغرب اوسط و مغرب اقصی تقسیم می‌گردد» (مونس، ۱۳۸۵: ۲۰۶). بلاد مغرب کانون تجمع و استقرار قبایل مختلف بربر به عنوان ساکنان بومی آن منطقه بوده است. بربرها به عنوان یک عنصر مهم نقش فعالی را در تحولات سیاسی، دینی و تمدنی بلاد مغرب ایفا کرده‌اند. اطلاق واژه بربر بر این گروه جمعیتی، پیشتر به دلیل گویش‌های زبانی آنها بود و نباید اصطلاح بربر را بر مبنای معیارهای غیرعلمی به معنی وحشی تحلیل کرد. کلام زیاد با صدای بلند و غیر قابل فهم و توأم با غضب از مهم‌ترین ویژگی‌های گویش بومیان بلاد مغرب است. این موضوع باعث شد فاتحان عرب کلمه بربر را بر آنها اطلاق کنند (نک: ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۷۳/۱؛ الزبیدی، بی تا: ۳۸/۱). بربرها برای خود اصطلاح آمازیغ را به کار

می‌برند. کلیه تیره‌ها، طوایف و قبایل بربر بلاد مغرب به هر یک از دو گروه یا شاخه بزرگ بتر و برنس منتسب هستند (ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۸: ۴۹۵؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۸۹/۶). همچنان که اعراب جزیره العرب به دو گروه عدنانی و قحطانی وابسته‌اند. محمد بن عبدالله در روز عاشورا، دهم محرم سال ۴۸۵ ه. ق/ ۱۰۹۱ م. در قریه‌ای به نام ایجلیز متولد شد، این روستا در جنوب سوس قرار داشته (سوس یکی از شهرهای شمال غربی مراکش بوده است) و به دلیل این‌که مکانی خشک و بی‌آب است به نومکران معروف بوده است. پدر ابن تومرت، از اهالی همین قبیله بوده، ولی مادرش از افراد قبیله‌ای دیگر به نام بنی یوسف مسکا له بود. ابن خلدون درباره او می‌گوید: «نام قوم محمد ایسرغین بود که این واژه به زبان بربری به معنای شریفان است. پدرش را تومرت که به زبان بربرش به معنی شادمان و امغار که معنی آن در زبان مصامده نوری است که در مساجد افروخته می‌شود، می‌گفتند. از آنجا که پدرش چراغچی مسجد بود او را به این لقب می‌شناختند و همچنین او را وکلید که به زبان بربری به معنای زعیم و قائد است، می‌گفتند. این می‌رساند که ابن تومرت گرچه تهی‌دست بود ولی اصلی محترم داشت» (ابن خلدون، ۱۳۷۰: ۴۲۳).

برخی ابن تومرت را دارای نسب عربی می‌دانند زیرا «زمانی که موسی بن نصیر به فرمان عبدالملک بن مروان به حکومت افریقیه منصوب شد و موفق شد شمال افریقا، مغرب اقصی و اندلس را فتح کند و اسلام را در میان بربرها رواج دهد، به دستور او گروهی از اعراب مسلمان در میان قبیله‌های بربرها ساکن شدند تا قرآن و علم دین به آنان بیاموزند، از این‌رو امکان اختلاط و ازدواج اعراب فاتح با بربرهای مسلمان بسیار زیاد بوده است (بجنوردی، ۱۳۸۵: ج ۱۱، ۱۵۸).

ابن اثیر در این باره می‌گوید: «افراد قبیله ابن تومرت، هرغه، وقتی مغرب به دست مسلمانان گشوده شد همراه موسی بن نصیر به این سرزمین آمدند و نیز اشاره ابن خلدون در العبر در این زمینه موید فرضیه یاد شده است. ابن تومرت در مکتبخانه روستای محل زندگیش تحصیلات ابتدایی را به پایان رساند. او در خانواده‌ای پرهیزکار و اهل عبادت به دنیا آمده بود به همین دلیل از همان کودکی به یادگیری قرآن و زبان عربی پرداخته، قرآن را بسیار زیبا تلاوت می‌کرد. او کسب علم را واجب می‌دانست و به دلیل اینکه علاقه فراوانی به علم و دانش داشت، بیشتر وقت خود را در مساجد می‌گذراند و چون در آنجا اقامت می‌کرد و وقتی که هوا تاریک می‌شد، قندیل‌های زیادی را در آنجا روشن می‌کرد به همین دلیل در جوانی به او لقب اسافور که به معنی نور بسیار است، داده بودند. به دلیل اینکه در روستای ایجلیز امکانات زیاد برای ادامه تحصیل علم و دانش و اصول دین فراهم نبود ابن تومرت راهی سرزمین‌های مشرق شد تا بتواند در آنجا از محضر اساتیدی چون غزالی و دیگر فقیهان بهره‌مند شود (عمر موسی، ۱۳۸۱: ۳۹).

سفر ابن تومرت به سرزمین‌های مشرق

ابن تومرت با دستی تهی، سوس را ترک کرد و در سال ۵۰۰ ق، یا ۵۰۱ ق، به قرطبه رسید. این شهر در آن زمان، یکی از مراکز علمی مهم به شمار می‌رفت. او نزد قاضی ابن حمدین درس خوانده و از اندیشه‌های ابن حزم اندلسی متأثر گردید. آن‌گاه در بندرالمریه واقع در جنوب شرقی اسپانیا سوار کشتی شده، به طرف شرق حرکت کرد و به شهر مهدیه رسید. از محضر درس امام ابو عبدالله محمد بن علی مازری، فقیه و محدث مشهور مالکی استفاده کرد. سپس به اسکندریه رفته و در خدمت امام فقیه ابوبکر محمد بن ولید طرطوشی معروف به ابی رندقه، فقیه پرهیزکار مالکی، به تعلیم پرداخته از اسکندریه به قصد زیارت حج به مکه رفت و مدتی کوتاه در این شهر اقامت کرده از علم شریعت، حدیث نبوی، اصول فقه و دین برخوردار شد. به دلیل این‌که در این شهر به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت، مردم او را مورد آزار و اذیت قرار داده، او را از شهر بیرون کردند. پس از ادای فریضه حج به بغداد رفته در آنجا به دیدار جمعی از علما، از جمله کیا ابوالحسن هراسی، فقیه مشهور شافعی و یکی از مدرسان نظامیه بغداد توفیق یافت. در بغداد فقه و اصول را نزد ابوبکر محمد بن احمد الشاشی ملقب به فخراسلام شاگرد الجوینی و حدیث را از محضر درس فقیه بزرگ آن زمان، مبارک بن عبدالجبار و دیگر عالمان آموخت (ابن خلکان ۱۳۸۱: ج ۳، ۱۸۶).

ورود به اسکندریه و سفر به شهرهای دیگر

ابن تومرت پس از این‌که یازده سال را در سرزمین‌های مشرق به کسب علم گذرانده بود، به گفته ابن خلدون: "چون دریایی جوشان از علم و شهابی فروزان از دین به زادگاه خویش بازگشت." او در راه بازگشت به وطن ابتدا به مصر رفت، در این زمان، آمر بن مستعلی فاطمی بر این کشور حکومت می‌کرد و اسکندریه از لحاظ حیات علمی، موقعیت بازرسی داشت، گروه بسیاری از علمای عصر فاطمی مانند محمد بن میسر، فقیه اسکندریه، عبدالرحمن بن عوف بن عمرو، امام ابی بکر طرطوشی و حافظ المقدسی در آنجا ساکن بودند و نقش زیادی در رونق نهضت علمی این شهر داشتند. رفاه‌طلبی و تن‌آسایی بیش از حد مردم اسکندریه برای ابن تومرت بسیار سخت بود از این رو به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. او برای این‌که بتواند مردم را از گناه و فساد دور کند در امر کردن به آنها اصرار زیادی می‌کرد و مردم از او شکایت کردند و والی اسکندریه هم او را از شهر بیرون کرد. او از اسکندریه به ملاله و تونس رفت و هنگام ورود به تونس افراد طالب علم نزدش آمدند. هنگامی که در ملاله بود حاکم آنجا سر ناسازگاری با او داشت و این امر سبب شد ابن تومرت آنجا را ترک کند. عبدالمومن به سبب خوابی که دیده بود به ملاله نزد ابن تومرت رفت و از آنجا به بعد همراه او گشت.

تشکیل دولت موحدون توسط ابن تومرت

عنوان اصلی این دولت الموحدون در لغت به معنای یگانه‌پرستان است. محمد بن تومرت در اوایل سده ششم ه.ق، با قیام علیه دولت مرابطن این نام را به پیروان خود داد. زمان دقیق این نامگذاری در منابع مشخص نیست. هر چند همه مسلمانان موحد هستند اما محمد بن تومرت بنیانگذار دولت موحدان این نام را در حمله به دولت مرابطن مطرح و آنان را به کفر و خروج از دین متهم ساخت و اظهار داشت که تنها پیروان او مسلمانان موحد هستند (ابن قطان، ۴۸). بر این اساس دولتی که به وسیله ابن تومرت و پیروان وی در مرب و سپس آندلس ۶۶۸-۵۴۲ ق، تشکیل شد به دولت موحدون مشهور گشت.

ابن تومرت به همراه عرضه نظریه امام معصوم و مهدی موعود، از تبلیغ بر ضد مخالفان تحت امر قائم، یعنی مرابطون غافل نبود و آنان را مکارانی از ابلیس بدتر می‌خواند و هر کسی را که منسوب به این طاغیان بود، جزء شیطان می‌شمرد. او مرابطن را فتنه‌باغیه معرفی می‌کرد، ظلم و فساد که مرابطن مرتکب می‌شدند و نارضایتی قبيله‌ها، بهترین وسیله برای قدرت‌نمایی ابن تومرت بود. او نشانه‌های ظالمان و فاسدان آخرالزمان را که حضرت رسول (ص) پیشگویی کرده بود مشاهده می‌کرد، همان فاسدانی که مهدی موعود باید به یاری حامیان راستینش به نابودی آنان کمر بندد و در این شرایط او خود را به عنوان مهدی موعود معرفی کرد. ابن تومرت به دنبال گرفتن بیعت و در سال‌های بعد از آن در هر فرصت مناسب به قصد تقویت روحیه شهادت‌طلبی، انقیاد و سرسپردگی بی‌چون و چرای پیروان و تشویق آنان به جهاد با مرابطون در خطابه‌های موثری که برای آنان ایراد می‌کرد، چنان لزوم داشتن ایمان به مهدی و اطاعت محض از دستاوردهای او و گناه معاوضه کردن با امام معصوم را عظیم جلوه می‌داد و کشتن و خونریزی در رسیدن به هدف که همان اعتقادات او بود، را در نظر افراد خود و اطرافیانش کم اهمیت جلوه داده بود به طوری که هواخواهان ناآگاه و دل‌باخته او حاضر بودند به امر رهبرشان بی‌درنگ به روی پدر، برادر و فرزند خود شمشیر بکشند (ابن خلدون، ۱۳۵۲، ج ۳: ۴۳۵).

پس از تثبیت قدرت در میان قبایل نزدیک، رسولانی را برای نشر دعوتش به نقاط دور دست فرستاد تا قبایل دیگر از بررها را به قبول امامت و مهدویت او دعوت کنند. دسته دسته از اطراف و اکناف به اطاعت او درآمدند و رفته رفته بر قدرتش افزوده شد و شهرتش بالا گرفت. عبدالمومن پس از مرگ ابن تومرت رهبری دولت موحدون را به عهده گرفت و یک سال و نیم به اداره دولت موحدون پرداخت و قبيله‌های پراکنده را جمع کرد تا در موقع مناسب بتواند از آنها به صورت متحد و یکپارچه برای جهاد با مرابطن از آنها استفاده کند و وقتی که تعداد

سپاهیان او زیاد شدند و مهیای نبرد بودند مبارزه با مرابطین را دنبال کرد. در مبارزات بسیاری که با مرابطین داشتند پیروز گشتند و توانستند دولت موحدون را در مغرب استحکام بخشند.

اوضاع سیاسی مغرب قبل از حکومت موحدون

انقلاب موحدون در قرن ۱۲م، صورت گرفت که پیش از نیمه این قرن موحدین موفق به پایه گذاری دولتشان شدند. دولت امویان که در قرن ۱۱م، رو به سقوط نهاد، اوضاع مغرب جهان عرب به اضمحلال و فروپاشیدگی مناطق رو به رو گشت. در مغرب اقصی درگیری‌های قبیله‌ای و اختلافات شخصی شکل گرفت. از نیمه بعدی قرن مرابطین موفق به بنیان حکومت خود در آنجا شدند. مسیحیان اسپانیا نیز از طرفی بر سرزمین‌های مسلمان مسلط گشتند و طلیله را پایتخت نهادند. در این زمان مسلمانان از مرابطون کمک خواستند و یوسف بن تاشفین توانست در واقعه زلاقه شکست بزرگی نصیب مسیحیان کند و اندلس را به قلمرو خود اضافه نمود. زمانی که مرابطون خطر مسیحیان را کمرنگ کردند، انقلاب موحدون در سال ۵۱۵ ه.ق. صورت گرفت و مرابطین با اوضاع آشفته داخلی و خارجی مواجه شدند. آنان خطر خارجی را در درجه اولی قرار دادند و در نتیجه خطر داخلی شدت یافت و اندلس از دست آنان خارج شد و وارد دوران دوم از دوران‌های ملوک الطوائفی شدند و پس از مدتی مغرب را نیز از دست دادند و موحدین هنگامی که پایتخت آنان، مراکش را به تصرف خودشان درآوردند، جانشین آنان در حکومت شدند. در این دوران‌ها قبایلی مانند بنی بادیس و بنی حماد در مهدیه و بجایه حکومت کردند. قبایل بنی هلال به تحریک فاطمیان از مصر به افریقه کوچ کردند و ویرانی‌های زیادی به بار آوردند. با آمدن اعراب دو دولت صناهیجه به ضعف گراییدند. نورماندی‌های صقلیه به سواحل آفریقا و تصرفات مشغول شدند و در سال ۵۴۳ ق، تصرفات به اوج رسیدند. آنان نفوذ خود را قوت بخشیدند تا زمانی که موحدون آنان را بیرون راندند و در این زمان بود که دولت موحدون پا به عرصه نهاد.

دوران انحطاط حکومت موحدون

در روزهای سقوط موحدین شورش در آندلس و مغرب به پا شد. خلافت مراکش یکپارچگی سیاسی خود را از دست داد. در این زمان دولت قشتاله سعی در نابودی مراکش نمود و از هر جناحی که مخالف با خلافت مغرب بود، حمایت کرد. ابومحمد عبدالله قصد در تصاحب مقام خلافت نمود. «سید ابوزید بن ابی عبدالله - برادر بیاسی - نیز از بیعت با عادل خودداری کرد. شورش ابومحمد عبدالله بن محمد بن یوسف بن عبدالمومن بن علی بر علیه عادل و برادر او ابی العلاء سه سال طول کشید و علت اصلی بسیاری از ویرانی‌ها و اضطراب در بخش آندلسی

حکومت موحدین شد» (سلاوی، ۲۰۵). «بیاسی در جریان این کشمکش‌ها مجبور شد تا بسیاری از قلاع آندلس را به مسیحیان واگذار کند. ابومحمد بیاسی شهر بیاسه، اطراف قرطبه جیان و نیز دژهای ثغر اوسط را تصرف کرد» (ابن ابی زرع فاسی، ۲۴۶). با بیعت عادل با مراکش، بیاسی به مبارزه برخاست و عادل برادرش را برای سرکوب فتنه فرستاد. در این جا بیاسی به ظاهر با عادل بیعت نمود اما به محض آزادی بیعت خود را شکست و «با آلفونس (شاه قشتاله) هم پیمان شد و در مقابل کمک آلفونس قول داد که قیاسه و قیجاطه را به او واگذار کنند» (شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۶۶۰). این اولین پیمان موحدین با مسیحیان بود که بیاسی بنیاد نهاد. آلفونس با سپاهی به کمک بیاسی شتافت و ابی العلاء را شکست دادند.

ابی العلاء از موقعیت استفاده کرد و اعلام خافت نمود و در سال ۶۲۴ ق، مردم با او بیعت نموده و او را مامون لقب نهادند. در برخی منابع آمده که موحدین نیز با او بیعت کردند و بعدها بیعت خود را شکستند. موحدین در مراکش با یحیی بن ناصر که ۱۶ سال بیشتر سن نداشت، بیعت کردند تا مطیع آنان باشد. اعراب هسکوره و خلط از بیعت با او خودداری کردند و در نتیجه یحیی بن ناصر با آنان درگیر شد و اوضاع آشفته گردید. بنی مرین در مرزها فعال شدند و موحدین با شورش‌ها مواجه گشتند. مدعیان حکومت و بزرگان موحدین هر کدام تصرفات خود را برای کمک از شاه قشتاله به او سپردند و به تدریج دولت موحدین نابود گشت.

نظام سیاسی دولت موحدون

دستگاه سیاسی دولت موحدین از خلیفه و مجالس مشاوره‌ای تشکیل یافته بود. خلیفه با این مجالس، مشورت کرده با موافقت آنها تصمیم می‌گرفت. اعضای این دستگاه، نهادهای اجرایی، مسئولیت‌های اداری، نظامی، برنامه‌های دینی و آنچه که اختیارات آن را در دست داشتند به اجرا در می‌آوردند. این نظام، نظام غالب در دولت موحدین در مراحل مختلف آن بود.

دولت موحدین دو مرحله را پشت سر گذاشته است: نخست دوره مهدویت و دوم دوره خلافت. در آغاز این عصر، خلافت به صورت شورا بود و هنگامی که دولت موحدین مستقر شد، خلافت به نظام ارثی مبدل شد. حاکم موحدین در دوره مهدویت از سوی افراد عادی انتخاب نمی‌شد بلکه این مقام از جانب خداوند به او واگذار شده و قدرتش مطلق بود. خلافت در این دوره به معنی جانشین خداوند در روی زمین بوده و اطاعت از او بر همگان واجب است.

هنگامی که مهدی وفات یافت، عبدالمومن در رهبری موحدین جانشین او شد. از آنجا که او از صفات علم، دین، دوراندیشی، شجاعت، سیاستمداری، سابقه بزرگواری برخوردار بود و المهدی ابن تومرت علاقه زیادی به او داشته، جانشین ابن تومرت شد. در این زمان هم اختیارات

خلیفه به صورت مطلق نبود و اهل جماعت و اهل خمسین در کنار عبدالمومن بوده، او بدون مشورت با آنان تصمیم نمی‌گرفت. ولی با تغییر و تحول در تشکیلات موحدین، عبدالمومن قدرت را به صورت مطلقه به دست گرفته، کوشید تا از نفوذ تشکیلات حزبی موحدین بکاهد و به همین خاطر منطقه تلمسان را که وطن قبیله‌اش بود به قلمرو خود افزود و افراد خانواده‌اش را مقام و منزلت زیادی داد.

پس از این‌که قلمرو دولت موحدین را گسترش داده، قبایل دیگر به او گرویدند، تصمیم گرفت خلافت را به حکومت ارثی تغییر دهد، به همین خاطر پسرش را به ولایتعهدی انتخاب کرد. برای این‌که بعد از مرگ او، وحدت بین موحدین حفظ شود و در بین قبایل مختلف بربرها اختلاف بوجود نیاید، قبل از مرگ، او را به ولایتعهدی برگزید. به این طریق، دولتی که در آغاز بر اساس اندیشه دینی استوار بود و اصل شورا را وسیله‌ای برای تعیین حاکم قرار می‌داد، به یک حکومت موروثی مبدل شد. عبدالمومن اندیشه مهدویت را به عنوان شعار خود همچنان حفظ کرده در همه کارهایی که انجام می‌داد از اندیشه‌ها و تعالیم ابن ابن تومرت پیروی کرده، از او در خطبه‌ها و مکاتبات رسمی با عنوان الامام الم عصوم، المهدی المعلوم یاد می‌کرد. از آنجا که قبیله‌های دیگر موحدین، از اندیشه حکومت موروثی راضی نبودند، عبدالمومن به سرزمین‌های مصامده رفته و از تک تک قبایل آنها با دادن صله فراوان دلجویی کرده و رضایتشان را جلب کرد.

به دلیل این‌که او اهمیت و حساسیت کار خود را درک کرده بود، می‌کوشید این‌طور وانمود کند که اندیشه موروثی کردن خلافت به رضایت او انجام نگرفته، از قبل در مورد انجام این کار اندیشه نکرده است. بلکه چون این امر باعث تجدید دعوت امام مهدی و تقویت آن می‌شود، می‌بایست انجام بگیرد و تأخیر در آن جایز نیست. به این ترتیب، فرزندان او هم تأکید کردند که خلافت طبق وصیت مهدی به عبدالمومن، به آنان منتقل شده، خلافت عبدالمومن و فرزندانش نمی‌تواند به اختیار مهدی باشد، بلکه با توجیه و راهنمایی از سوی خداوند بوده است. (عادل، ۱۳۷۵: ج ۸. ۲۲۵)

خلفای موحدین لقب‌های امیر مومنان، خلیفه و امام را برای خود برگزیدند. اولین لقب، امیر مومنان بوده است. عبدالمومن پس از گرفتن بیعت عمومی در سال ۵۲۷ ق / ۱۱۳۲ م، لقب امیر مومنان را گرفته، این اقدام او به صورت سنت در نزد امرای موحدین درآمد. این لقب برای خلفای موحدین دوست داشتنی بود و آن را روی انگشتر و شمشیرهایشان می‌نوشتند. فرزندان عبدالمومن هم که به جانشینی او انتخاب می‌شدند، از لقب امیر مومنان استفاده می‌کردند. هدف

آنها از این کار، جانشینی بعد از مهدی بود. لقب دیگری که موحدین در نامه‌های رسمی خود به کار می‌بردند، امام بود.

این لقب، به هنگام جشن‌ها توسط شعرا در شعرها و مدایحی که برای خلیفه می‌گفتند استفاده می‌شد. منظور از به کارگیری این القاب تأکید بر وراثت مهدی بود. ولی خلفای موحدین مدعی عصمت که صفت جدانشدنی مهدی بود، نشدند. علاوه بر این لقب‌های رسمی از لقب‌های دیگری نیز استفاده می‌شد که بر اکرام و احترام دلالت داشتند، مانند: سیدنا، مولانا و حضرت شریف که بیشتر در خطاب‌های شفاهی به کار می‌رفت. رسوم و نشانه‌های خلافت موحدین به غیر از دو مورد با دیگر رسوم و نشانه‌های دولت‌های اسلامی دیگر تفاوت نداشت. بدین گونه که نام خلیفه ولی‌امر و نام ولیعهدش در خطبه ذکر شده، روی سکه نقش می‌بست. موحدین لباس‌های گلدوزی شده و پر نقش و نگار نمی‌پوشیدند. خلفا از دوران عبدالمومن و قبل از فتح مراکش در هنگام سفر تشریفات ویژه‌ای را اعمال کرده، خیمه‌ای به رنگ سرخ برمی‌افراشتند که هیچ فردی حق نداشت این رنگ را برای خود انتخاب کند و تنها مخصوص خلیفه بوده، این سنت تا پایان حکومت موحدین ادامه داشت (پاک، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

دو موردی که خلافت موحدین را از دیگر حکومت‌هایی که بر اساس نظام خلافت بر پا شدند متمایز می‌کرد عبارت بودند از:

۱- از آنجا که از دوران ابن تومرت رنگ سفید به عنوان شعار حکومت انتخاب شده و یک پرچم سفید برفراز کاروان سپاهیان برافراشته می‌شد، این سنت تا پایان حکومت آنها ادامه داشت.

۲- ذکر نام مهدی در خطبه را مظهر به رسمیت شناختن مهدویت ابن تومرت دانسته، نام او را روی سکه‌ها نوشته و در نامه‌های رسمی پس از نام مهدی، عبارت رضی/الله‌عنه می‌آوردند. دیگر آن‌که پس از گفتن اذان به زبان بربری مردم را برای اقامه نماز فرا می‌خواندند (یلدرم، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

در دوره حکومت موروثی، شرط خلافت این بود که خلیفه از خاندان عبدالمومن بوده و به مهدویت ابن تومرت ایمان داشته باشد. عبدالمومن کوشید تا کفایت و صلاحیت را هم از جمله شرایط خلافت قرار دهد. به همین خاطر پسرش محمد را در سال ۵۵۸ ق/ ۱۱۶۲م، از ولایتعهدی برکنار کرد. زیرا برای او ثابت شده بود که رفتار محمد ناپسند است. انتخاب خلفا از طریق تعیین ولیعهد از سوی خلیفه قبلی و مشورت با شیوخ موحدین انجام می‌گرفت. حکومت موحدین، اصل به ارث بردن حکومت از سوی فرزند ارشد را به رسمیت نشناخته و اصل کفایت و صلاحیت را به عنوان وسیله برای ساداتی که چشم به خلافت داشتند تعیین کرد.

نگرش موحدین به خلافت

حکومتی که به نام موحدون در تاریخ شمال آفریقا و اندلس شکل گرفت، با متحد کردن قبایل مختلف بربر، عرب و مؤلدون - مردم بومی اندلس که مسلمان شده بودند - توانست به مدت یک قرن و نیم دیگر سلطه مسلمانان را که از اواخر قرن اول هجری در اندلس برپا شده بود، تداوم بخشد. هر چند در قیاس با حکومت امویان اندلس که پیش از آنان بر اندلس تسلط داشتند، موحدین موفقیت کمتری در بعد نظامی و فرهنگی داشته‌اند؛ اما اهمیت واقعی حکومتی که موحدین موفق به تشکیل آن شدند، زمانی بهتر درک می‌شود که با دوره بعد از پایان حکومتشان سنجیده شود؛ چرا که بلافاصله بعد از سقوط آنها ما دیگر خبری از تفوق سابق مسلمین در اندلس نمی‌بینیم. به جز یک مورد استثناء که حکومتی بود که خاندان بنی نصر در غرناطه تشکیل دادند و به مدت دو قرن و نیم دیگر توانستند در برابر مسیحیان مقاومت کنند. در سایر نقاط این مسیحیان بودند که زمام امور را به دست گرفتند و دیگر حکومتی مثل موحدون وجود نداشت تا در برابر آنان مقاومت کند. حکومت موحدی نه تنها در حد توان خود در برابر نفوذ مسیحیان مقاومت کرد، بلکه حتی در مواردی نظیر نبرد آلاو به پیروزی‌های چشمگیری نیز در مقابل آنان نائل گردیدند (افشاری، استیری، ۱۳۹۷: ۱۶).

موحدین هیچ خلافتی را قبل از خلافت خود، جز خلافت خلفای راشدین به رسمیت نمی‌شناختند زیرا پس از دوران آنان مردم دچار گمراهی شدند تا این که مهدی بن تومرت پا به عرصه نهاد. بنابراین موحدین جامعه‌ای مسلمان و امیری که جانشین خدا است را دارا بودند و امیرمومنان موحدین جانشین و خلیفه امام مهدی است و او امام است؛ زیرا وارث قدرتش به حساب می‌آید. بنابراین هیچ فرقی میان مهدی و خلیفه‌ای که پس از او مسئولیتش را به دوش می‌کشد، وجود ندارد (نظم الجمان، ۷۳). در زمانی که عبدالمومن نظام خلافت را به صورت موروثی قرار داد باید دلایلی که رعیت نیز آنان را قبول دارند تقسیم‌بندی گردند. رعیت بر دو گروه بودند: ۱- آنان که به مهدویت ابن تومرت ایمان داشته و در این راه استقرار داشتند. ۲- آنان که به اجبار و برای حفاظت جانشان به مهدویت ایمان آوردند.

درواقع جانشینان مهدی و بعد از آن خلافتی از سوی خدا بوده و آنها نسب علوی را برای خود ثابت کردند و آن را در خطبه ذکر می‌کردند و سیاست آن زمان این گونه بود که خطبه به نام خلیفه خوانده شود. عده‌ای این نسب را برای عبدالمومن و جانشینان انکار می‌کردند و به سبب این کارشان مجازات می‌شدند. القابی که خلفای موحدین برای خود برمی‌گزیدند امیرمومنان، خلیفه و امام بودند. «عبدالمومن پس از گرفتن بیعت عمومی در سال ۵۲۷ ق، لقب امیرمومنان گرفت» (روض القرطاس، ۱۳۱). خلفای پس از او نیز در زمان بیعت خاص بر خود لقب نمی‌نهادند بلکه پس از گرفتن بیعت عام، این لقب را بر خود می‌نهادند. علاوه بر لقب امیرمومنان، لقب خلیفه که معنای جانشینی از مهدی را در برداشت، بر خود می‌نهادند. «موحدین در نامه‌های رسمی‌شان لقب سومی را نیز به کار می‌بردند و آن امام بود که این لقب نیز در مدایح شعرا به کار

می‌رفت. روشن است که منظور از به کارگیری لقب امام تاکید بر وراثت مهدی بود؛ به ویژه که امامت مهم-ترین ارکان مهدویت به شمار می‌رفت. اما خلفای موحدین مدعی عصمت که همچنان صفت جدانشدنی مهدی باقی مانده بود، نشدند» (عمر موسی، ۱۳۸۱: ۱۱۶). القاب دیگری نیز وجود داشتند که بیشتر به صورت شفاهی کاربرد داشتند مانند مولانا، سیدنا، حضرت شریف. از آغاز خلافت منصور به بعد از القابی مانند المنصور بالله، المنتظر بالله یعنی کلمه طیبه / الله را به اسما خود انضمام می‌کردند. «در دوره انحلال خلفا به طور گسترده‌ای از القاب در نامه‌هایشان استفاده می‌کردند و روشن است که با این القاب که با اندیشه مهدویت سازگاری یافته است، قصد داشتند توجه مردم را به خلفا جلب کنند. همچنین می‌خواستند بر ظاهر دینی حکومت تاکید کنند» (همان، ۱۱۷).

طریقه گرفتن بیعت برای امر خلافت

هنگامی که عبدالمومن جانشین ابن تومرت شد و زمام امور دولت موحدین را به دست گرفت، از روش معینی برای گرفتن بیعت استفاده کرد که به دو گونه انجام می‌گرفته و شامل: بیعت خاص و بیعت عمومی می‌شد.

بیعت خاص: به این صورت انجام می‌گرفت که: ولیعهد، درگذشت خلیفه را پنهان می‌کرد تا تأیید بزرگان سادات و شیوخ را به دست آورده، بیعت خاص و مختصری با او می‌شد. سپس درگذشت خلیفه را اعلام کرده و بیعت عمومی می‌گرفتند به همین خاطر بیعت خاص در مکان و زمان به خصوصی انجام نمی‌گرفت و در هر کجا که خلیفه در می‌گذشت بیعت خصوصی نیز همان‌جا صورت می‌پذیرفت.

بیعت عام: شامل همه افرادی که در مراسم گرفتن بیعت برای خلیفه جدید حضور به هم می‌رساندند، می‌شد. وزیر و رئیس شیوخ موحدین به مردم اجازه می‌دادند که با خلیفه بیعت کنند. سپس موحدین برحسب درجه و طبقه‌ای که در آن قرار داشتند برای بیعت به حضور خلیفه می‌رسیدند. ترتیب قبایل از این قرار بود: سادات شیوخ موحدین، شیوخ اعراب، اعیان، هیئت-ها، عموم قبایل موحدین و سرانجام عامه مردم که از قبایل دیگر تشکیل یافته بودند. در این هنگام رئیس دبیران متن بیعت را برای هر گروه قرائت می‌کرد و افراد قبیله به ترتیب یکی یکی با خلیفه دست داده بیعت می‌کردند. به همین خاطر کار گرفتن بیعت عمومی چند روز ادامه داشت. بیعت عمومی برخلاف بیعت خاص در مکان مخصوصی صورت می‌گرفت. این مناسبت، توسط خلفا بسیار بزرگ و گرامی داشته شده، در آن به مردم نیکی‌های فراوانی کرده و هدایای بسیاری داده و زندانیان را عفو می‌کردند. برای گرفتن بیعت در ایالت‌ها، کارگزار هر ایالت پس از این که پیام بیعت را بر منابر می‌خواند از اهالی شهرها و بادیه‌نشینان بیعت گرفته و سپس اقرارنامه بیعت‌کنندگان را با دست خط و امضاهای خودشان همراه با هیئتی از اعیان

ایالت به پایتخت خلافت می‌فرستاد. خلیفه‌ای که بر اساس بیعت عمومی که از طریق دست دادن و یا دست خط گرفته می‌شد، انتخاب شده بود نمی‌توانسته خود را بر کنار کند، مگر این‌که در حضور قاضی، فقها، شیوخ و بیعت‌کنندگان به برکناری خود شهادت دهد (پژمانینی، ۱۳۸۵: ۴۲۱).

اختیارات خلفا در دوره موحدون

اختیارات خلفا بر اساس نگرش موحدین به خلافت بود. خلفای موحدین خود را جانشین مهدی، ائمه و وارث اختیارات آنها می‌دانستند. هنگامی که عبدالمومن خلافت را به عهده گرفت، تشکیلات حزبی موحدین اختیارات او را محدود می‌ساخت، به همین دلیل کوشید تا این قانون را تغییر داده و به صورت خلیفه‌ای تام‌الاختیار باشد.

عبدالمومن با اعلام کردن حکومت به صورت موروثی، بالاترین قدرت در امور دینی و دنیوی به شمار آمده، شخصاً در مورد امور مهم دولت تصمیم گرفته و در مفاهیم و مسائل دینی تفحص و اجتهاد کرده، فتوا داده و فتوای خود را در نامه‌هایی که به ایالت‌ها ابلاغ می‌کرد نوشته، به پیروی از دستورهایش فرمان داده، مردم را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرده و حق خدا بر بندگانش را یادآور می‌شد. او با فقها جلسات مناظره تشکیل داده و پیرامون مسائل دینی با آنها بحث می‌کرد. علم را شخصاً به آنها می‌آموخت، خلیفه اختیار داشت کتب دینی و فلسفی را تصنیف یا تألیف کند. امامت در نمازهای پنجگانه، اعلام جهاد در راه خدا با دشمنان، فرماندهی سپاهیان در جنگ‌های مهم، تعیین فرماندهان ارتش در جنگ‌های محلی، انتصاب وزیران، فرمانروایان، قاضیان و کارگزاران همه در اختیار خلیفه قرار داشت. آنها فرستادگان پادشاهان را به حضور پذیرفته و به کارهای ساختمانی نظارت می‌کردند (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۱ / ۲۹۲). امور کشوری را با مرکزیتی توانمند و مستحکم اداره می‌کردند و مأموران حق نداشتند کاری انجام بدهند، مگر این‌که با خلیفه مشورت کنند و موظف بودند خلیفه را از تمام تصمیمات خود آگاه سازند. خلفا از کارگزاران تجسس می‌کردند و از طریق رعیت وضعیت این کارگزاران و اعمال آنها را تحت مراقبت می‌گرفتند. کارگزاری که دور از پایتخت خدمت می‌کردند، احضار شده تا از وضعیت آنها و احوال مردم از آنها سوال شود. هنگامی که قصد داشتند حمله‌ای انجام دهند از کارگزاری که در آن مناطق، انجام وظیفه می‌کردند اطلاعاتی جهت این مناطق کسب می‌کردند. عاملی که در تسلط خلفای این دوره نقش داشت، این بود که اندیشه مهدویت هنوز رونق خود را از دست نداده بود. شخصیت خلفا قدرتمند، قاطع، اختیارآشان فراوان و تجربه‌آنان گسترده بود. هیچ فردی خلافت را به دست نمی‌گرفت، مگر این‌که عملاً در ایالت‌ها یا اداره مرکزی فعالیت کرده باشد (پارسایی، ۱۳۶۴: ۴۲۳).

محمد بن تومرت از اطرافیان خود، طبقه‌ای را تشکیل داده و آنها را اهل‌الدار (اطرافیان مخصوص) نامید. این گروه، در شمار تشکیلات موحدین نبوده، طبقه خاصی را تشکیل می‌دادند. وظیفه آنها، خدمت شبانه‌روزی به امام مهدی بود. برخی از آنها مسئولیت‌های اداری، نظامی و تبلیغاتی نیز انجام می‌دادند که این وظایف، مخصوص اهل جماعت بود. ولی وظیفه اصلی آنها خدمت ویژه به مهدی بوده، خصوصاً که یک سوم اهل‌الدار که تعدادشان به بیست نفر می‌رسید، از قبیله خود مهدی، یعنی هرغه بودند. بنابراین اهل‌الدار مهدی کار خدمت خصوصی به او را انجام داده و گاهی برخی از آنها در کارهای عمومی هم مشارکت می‌کردند. از دیگر افرادی که در دولت موحدین نقش بزرگی را ایفا می‌کردند، بردگان بوده و خلفا حاجبان خود را از میان آنها انتخاب می‌کردند. در دولت موحدین، زنان نقش مهمی در حیات سیاسی دولت بر عهده نداشتند و این امر معلول نگرش دینی تعصب‌آمیز آنان بود.

شرایط خلافت و انتخاب خلفا در دوره موحدین

شرایط خلافت در حکومت موحدین دو اصل بود: ۱- از خاندان عبدالمومن باشد، ۲- به مهدویت ایمان داشته باشد. اما آنچه را که عبدالمومن بسیار مورد اهتمام قرار داد کفایت و صلاحیت بود، بنابر همین عقیده در سال ۵۵۸ ه.ق. پسرش محمد را از ولایتعهدی برکنار کرد زیرا رفتارهایی ناپسند از او مشاهده نموده بود. در مورد بیشتر خلفای موحدون شرایط کفایت و صلاحیت ناشناخته ماند زیرا افرادی بر مسند خلافت می‌نشستند که دارای سنین پایین بودند. در زمان ابویعقوب یوسف چون وصیتی برای جانشینی نکرده بود، شورای رهبران موحدون یعقوب، فرزند وی، را به حکومت انتخاب کردند. در زمان یعقوب امپراتوری موحدون به عالی‌ترین درجه ارتقاء یافت. او را سلطانی عاقل و لایق و مهذب توصیف می‌کنند. به خاطر پیروزی‌های متعددش در جنگ‌های با مسیحیان به رهبری آلفونس هشتم، پادشاه کاستیل، در نبرد آلارو، لقب المنصور به وی داده شد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۵۰۶). پیش از نبرد اصلی یعنی آلارو، المنصور توانسته بود در نبردی مقدماتی آلفونسوی هشتم را وادار به متارکه جنگ به مدت پنج سال کند. هنوز این مدت سپری نشده بود که ارتش آلفونسو از زیادی نفرات داوطلب آن طرف کوه‌های پیرنه مغرور شده اندلس را تسخیر نموده، هر چه در پیش رویشان بود به طور وحشیانه‌ای مورد قتل و غارت قرار دادند (علی، ۱۳۲۰: ۵۱۰).

افرادی مانند یوسف مستنصر، یحیی بن ناصر و رشید بن مامون به خلافت می‌نشستند که هر کدام دارای عیوب و نواقص و رفتارهای ناشایست بودند، تا آنجایی که خلافت منصور مورد نکوهش برادران و عموهایش قرار گرفت. افرادی مانند یوسف مستنصر و سعید بن مامون در خردسالی به خلافت می‌رسیدند و حتی پس از به قتل رسیدن سعید بن مامون، مرتضی که به

پاکدامنی مشهور بود برای خلافت او را مقدم دانستند و هر چند بعدها بی‌کفایتی او اثبات گشت، به برکناری او اقدام نورزیدند.

نتیجه

دستگاه سیاسی دولت موحدون زمانی که به دست ابن تومرت تشکیل یافت و عبدالمومن از همان ابتدا در کنار ابن تومرت در هجرت‌ها و تلاش‌هایش همراه بود و زمانی که در ابتدا دستگاه نظام سیاسی با مهدویت آغاز گردید و در دوران خلافت عبدالمومن به خلافت وراثتی تغییر یافت. عبدالمومن همواره از تفکرات و اعتقادات مهدویت حمایت می‌نمود اما دستگاه سیاسی در این زمان از خلیفه و مجالس مشاوره‌ای همچون شیوخ و مجلس خواص تشکیل شده بود که خلیفه با مشورت آنان تصمیم می‌گرفت. در اموری مانند نهادهای اجرایی، مسئولیت‌های اداری نظامی، برنامه‌های دینی و تمامی اموری که اختیار آنها را در دست داشتند با مشورت صورت می‌گرفتند. از سیاست‌های حکومت موحدون این بود که در خطبه‌ها نام خلفا را با القابی مانند امیر، خلیفه و امام یاد می‌کردند. موحدون بر این عقیده بودند که هیچ کس بر روی زمین به اندازه آنان ایمان نداشته است و آنان خود را حزب غالب خدا می‌دانستند و خلافت خود را امری از جانب خدا قلمداد می‌کردند. زمانی که حکومت به خلافت موروثی تبدیل گشت گاهی اوقات برخی افراد نالایق بر مسند خلافت می‌نشستند و گاهی افرادی با سن بسیار کم خلافت را از آن خود می‌کردند مانند یوسف مستنصر و سعید بن مامون. در واقع داشتن صلاحیت برای رسیدن به خلافت دارای دو اصل شده بود و اصل اول آن بود که به مهدویت اعتقاد داشته باشد و اصل دوم آن بود که از خاندان عبدالمومن باشد و اگر کسی به مخالفت برمی‌خواست او را از بین می‌بردند. دوران ضعف این حکومت با به قدرت رسیدن ناصر آغاز گردید و ضعف در امور اداری و همچنین شکست از مسیحیان اسپانیا قدرت همیشگی دولت موحدون را به پایان رساند.

منابع و مأخذ

۱. ابن خلکان، محمد بن محمد، ۱۳۸۱، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، ترجمه فاطمه مدرسی، ارومیه، دانشگاه ارومیه.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، ۱۳۵۲، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳. _____، ۱۳۷۰، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. _____، ۱۴۰۸، *العبر*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
۵. ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، ۱۳۶۸، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، موسسه مطبوعاتی علمی.
۶. _____، ۱۳۷۱، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، موسسه مطبوعات علمی.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۸، *لسان العرب*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۸. ابن ابی زرع فاسی، ۱۹۷۲ م، *الانیس المطرب بروض القرطاس فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه فاس*، الرباط، دارالمنصور للطباعه و الوراقه.
۹. ابن حزم اندلسی، علی بن محمد، ۱۴۱۸، *جمهره انساب العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۰. الزبیدی، محمد بن محمد، بی تا، *تاج العروس*، بیروت.
۱۱. بجنوردی، کاظم، ۱۳۸۵، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۱۲. پارسایی، سیروس، ۱۳۶۹، *فرهنگ زندگی نامه‌ها*، تهران، فرهنگی.
۱۳. پژمانینی، عبدالسلام، ۱۳۸۵، *رویدادهای تاریخ اسلام*، ترجمه علیرضا واسعی، تهران، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
۱۵. سلاوی، ابی‌العباس شهاب‌الدین احمد بن خالد، بی تا، *الاستقصاء*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۶. سلاوی، ابی‌العباس شهاب‌الدین احمد بن خالد، ۱۳۱۲، *الاستقصا الاخبار دول المغرب الاقصی*، قاهره، المطبعه البهیة المصریه.
۱۷. شهیدی پاک، محمدرضا، ۱۳۸۹، *تاریخ تحلیلی مغرب*، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
۱۸. علی، امیر، ۱۳۲۰، *تاریخ عرب و اسلام*، ترجمه سید محمدتقی فخر گیلانی، تهران، کمیسیون معارف.
۱۹. عمر موسی، عزالدین، ۱۳۸۱، *تاریخ دولت موحدون در غرب جهان اسلام*، ترجمه صادق خورشاه، قم، انتشارات حوزه و دانشگاه.

۲۰. مراکشی، عبدالواحد بن علی، ۱۳۹۰، *المعجب فی تخلص اخبار المغرب*، ترجمه محمدرضا شهیدی پاک، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۱. نوبختی، ۱۳۶۱، *فرق الشیعه*، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، نشر علمی فرهنگی.
۲۲. واخ، یواخیم، ۱۳۸۰، *جامعه شناسی دین*، ترجمه جمشید آزادگان، تهران، سمت.
۲۳. افشاری، رضا و زهرا استیری، ۱۳۹۷، *تبیین وضعیت سیاسی-فرهنگی دولت موحدون*، مجله رهیافت تاریخی، شماره ۲۵.
۲۴. پاک، محمدرضا، ۱۳۸۵، *مهدویت در غرب اسلامی*، قم، فصلنامه تاریخ، شماره ۲۷.
۲۵. عادل، غلامعلی، ۱۳۷۵، *دانشنامه جهان اسلام*، تهران، دایره‌المعارف اسلام.
۲۶. یلدرم، اونور، ۱۳۸۱، *ابن تومرت و موحدون*، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۹.